

# شهریار و شیوه سخن او

مهرداد اوستا

خواه عترت پیامبر بودند، به سوی عالمان و شاعرانی که در اقصای بلاد اسلامی، مناقب اهل بیت عصمت را به تازی و دری می‌ستودند، صلوات گرانمایه روانه می‌ساختند. سرگذشت شریف رضی که پنجاه هزار دینار صلوات حضرتالدوله را باز پس فرستاد، مشهور است و معروف، و گویای بلندی همت و تبار عالی و کمال عقیدت آن عالم ربانی و شاعر بزرگ.

همچنین محمود، به واسطه دبیران و وزیرانی همچون احمد حسن میمندی، ابونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی، دربار خویش را با حضور عالمانی همچون ابوریحان بیرونی و شاعرانی همانند عنصری، فرخی و دیگر سخنواران بزرگ و حکمای نامبردار حشمت و جلال بخشید. در حالی که همین سلطان نیز به تعصبی که تاریخ کمتر نشان می‌دهد، پس از انقراض دیلمیان در ری بیش از هزار عالم، حکیم، محقق و شاعر را به دار آویخت و یا آثارشان را تسلیم آتش ساخت. با این همه خاقانی، آن شاعر بزرگ که بی تردید یکی از ارکان بزرگ شعر دری ست، با حسرت از روزگار محمود یاد می‌کند و افسوس می‌خورد که خود با وجود تسلط به حکمت ادیان، فقه، تفسیر و دیگر فنون ارجمند، از آنچنان مددوسی، بی بهره بوده است.

انوری که یکی از پیامبران شعر پارسی است و در این فن - خاصه چنگنامه سزایی - سرآمد شاعران روزگار خود بوده است، پیوسته از مسکنت و فقر تالان بوده و هنر شعر را که خریداران آن، گروهی نامردم فرومایه و سخن ناشناس بوده‌اند به دشنام گرفته است، آنجا که شاعری بی‌مایه همچون فتوحی را بر وی برتری می‌نهادند:

دشمن جان من آمد شعر، تاکی پرورم

ای مسلمانان فغان از دست دشمن پروری

و یا آنجا که از برهنگی می‌نالند:

طاق بوطاهر مهنه است که دارم زیرون

وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی

و سرانجام شاعری که بدین درد می‌نالند:

یارب این قاعده شعر به گیتی که نهاد

که چو جمع شعرا غیر دو گیتیش مباد

از شاعران بزرگی که حتی خواجه حافظ کلام خود را در مقام بلندی به قول او می‌سنجد، ظهیرالدین فاریابی است که پیداست به فضیلت علوم در

بی تردید در میان سخنوران روزگار، از طلوع شعر دری که با سلطان شاعران رودکی سمرقندی آغاز می‌شود تا کنون، کمتر شاعری به روزگار خویش به نام و آوازه‌ای همچون شهریار دست یافته است.

تحقیق در اسوالم و آثار شاعران بزرگ به روشنی این معنی را نشان می‌دهد که هنر ناشناسی و عدم آگاهی زمانه به اصالت کلام، رقت معانی و قدرت ابداع آنان، نامشان را در پرده‌ای از ابهام، تردید و گمگشایی پنهان کرده است و بسا که آنان با وجود خلاقتهای شگفت انگیزی که در آثارشان، همچون مثل سائر به تمثیل آمده است، کمتر تحسینی و آفرینی از زبان کسی به همه عمر نشنیده باشند و بسا شاعر که بدین قول دل شادمانه کرده است که:

خوشا حالت خوب مرد سخن

که مرگش به از زندگی بود

درین میان به گواهی تذکره حال و نقد آثار شاعران بزرگ، اگر بخت با استادی سخنور یار می‌آمده است و مددوسی کریم و سخندان و بی‌پایه کف حمایت و ذیل عاطفت به پاری بر می‌خاسته است، از جمله نوادر بوده است، چه آنکه، پادشاهان به غرور سلطنت و خوشامد گویی چاپلوسان بی‌هنر و سخن ناشناس، اندیشه‌هایی محدودتر از آن داشته‌اند که به لطف کلام و وسعت معنی در آثار خداوندان سخن راه یافته باشند و در این پرده که خاصه اهل درد است بار پیدا کرده باشند. هرگاه پادشاهانی یا امیرانی همچون برخی از امیران سامانی، غزنوی، سلجوقی و بجزاینان را اقبالی به هنر و تحقیق و دانش بوده است، بیشتر به برکت وجود وزیران خردمند و مصاحبان دانشوری بوده که توانسته‌اند با صلوات و نواخت، دانشمند و یا شاعرانی را به آوازه بلند برسانند. همچنان که رودکی به پرورش خواجه ابوالفضل بلعمی، مورخ، مفسر و محقق نام‌آور عصر سامانیان به مقامی که شایسته آن بود برسد؛ هر چند از این شاعر بزرگ، و شاعرانی همچون شهید بلخی، بوشکورو، لیبس، کسایی، مرادی، مصعبی و بوطاهر خسروانی به سبب تعصب دست نشاندگان خلفای عباسی بجز ایاتی چند بر جای نمانده است.

پادشاهان دیلمی از جمله عضدالدوله به تشویق و ترغیب دانشورانی همچون: ابن عمید و صاحب عباد که به فساد خلفای عباسی آگاه و

روزگار خویش ممتاز و در هنر شاعری بی‌همانند... و از همین غزل بلاغت کلام، جودت طبع و کمال او را توان دانست:

خراج چین سر زلفت زمشک ناب گرفت

رخ تو آینه از دست آفتاب گرفت

گر آفتاب نشی از جهای کمان ابرو

تو چون سوار شدی ماه نو رکاب گرفت

بگو به خواب که امشب میا به دیده من

جزیره‌ای که مکان تو بود آب گرفت

وی با وجود اینکه نه کرسی فلک را زیر پای اندیشه می‌نهد تا به رکاب غزل ارسلان که مغولی ایله بوده است بوسه زند، در همین قصیده که خود سوی مضمون، از غرر قصائد و مدایح است شکوه می‌کند که:

شاید ز بعد خدمت سی ساله در عراق

نام هنوز خسرو مازندران دهد

باری، هرگاه گزارنده سخن خواسته باشد بٹ الشکوی و آه و دریغ هنروان بزرگ را که خود داستانی بس جانسوز و دردناک دارد و حاکی از خود کامگیهای زمانه یا بزرگان علم و فضیلت است، باز گوید، هر چند به اختصار بیان کرده باشد به کتابها برمی‌آید. این، خواننده را از آنچه مطلوب خاطر است دور می‌دارد. پس باز بر سر سخن اول می‌آییم که مقام و موقع شهریار، این استاد بلامنازع سخن در دو زبان دری و ترکی تا کجاست و ویژگی شهرت او در روزگار خودش چگونه است.

امروز اگر خواسته باشیم کشورهای ترک زبان را از اقصای مغولستان و خراسان شمالی و آن شهرها که روزگاری جایگاه پرورش ریاضی دانان بزرگی چون خوارزمی، بوعلی سینا، بیرونی، محمدشانی و بخاری و همانند این بزرگمردان بوده است و اینک به چندین جمهوری بدل گشته است و پس البدل قرقیزستان، قزاقستان و تاجیکستان و چه و چه، تا آذربایجان شمالی که همانا قفقاز و گرجستان و ارمنستان باشد، و از ترکیه و کشورهای بالکان که به روزگار طلایی خلفای عثمانی جزئی از امپراتوری عثمانی بوده‌اند به شمار آوریم، به گواه انتشار آثار ترکی شهریار، در معیاری که بتواند خوانندگان اشعار وی را بیرون از مرزهای جغرافیایی زبان فارسی در برگیرد، به اندازه‌ای است که مطابق با برآورد یکی از محققان به بیش از هشتصد میلیون می‌رسد. در حالیکه بسیاری از آثار فارسی استاد شهریار به زبانهای ترکی، روسی و دیگر زبانهای معمول در شبه جزیره بالکان، به بلغاری، یوگسلاوی، آلبانی، لتونی، استونی و لیتوانی انتشار یافته است و بدینسان می‌توان با جرأت گفت که این شهرت عالم‌گیر را علاوه بر قبول طبع و لطف سخن، عاملی الهی نیز در کار است که از نظر گزارنده این مقاله سرچشمه آن را می‌باید در ایمان شاعر یافت. شاعر مداومتی بسیار در قرآن کریم داشته که منشاء فیضهای بی‌کرانه و کرامات بی‌حصر و حد است و همین کتاب که آبخور طبع همه حکما و عرفا بوده است و از این پس تا دامن قیامت هم خواهد بود تازگی و جزالتی به سخن استاد شهریار داده است که وی را از امثال و اقران ممتاز ساخته است.

### سبک و شیوه سخن استاد شهریار

در باره سبک شناسی یا متلوژی سخنان بسیار گفته و نگاشته‌اند، برخی سبک را به طرز بیان خاصی، بالحنی خاصی، و احياناً مکانی خاص محدود ساخته‌اند. به مثل سبک خراسانی یا ترکستانی، سبک عراقی، هندی و به تعبیری سبک اصفهانی و دوره بازگشت تا امروز، لیکن این

گروه بندی، به تقریب شیوه‌ای است که اروپاییان از برای دوره‌های هنری به کار گرفته‌اند.

سبک شناسی به شیوه غربی در ایران، خاصه درباره هنر، نیز براساس این پندارها که چون اروپا و اروپایی در تکنیک چنین پیشرفتهای چشم‌فریب کرده است، باید به شیفتگان این بهای مدرن حق داد که هر چیز را از دریچه چشم آنان بنگرد، حتی اگر هنر نقاشی ایران را «میناتور» بنامند!

این نخستین فرق میان دو نظریه متفاوت و کاملاً متمایز از یکدیگر است، هنگامی که بدانیم: هدف علم و فلسفه علوم در غرب چیزی است و در شرق چیزی دیگر. در غرب هدف علم، جهان است و انسان جزئی ناچیز از جهان خواهد بود و در شرق (هرجا که انسان با نام یک ارزش والا عنوان می‌شود) مقصد علم انسان است و جهان بالقوه یک بهره از دانش و حکمت انسانی است. لاجرم هنگامی که سخن از انسان به میان می‌آید، با این حیثیت که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هیچ دو چیز همانند از یک جنس یا نوع منطقی وجود ندارد که همچون دو انسان با یکدیگر متناقض باشند! پس چگونه می‌توان گروهی متفکر و هنرمند خلاق را در زیر یک عنوان به تعریف درآورد؟ انسانی که یک تجلی از تجلیات ربانی است، و «لا تکرار فی التجلی» هرگز این معنی را که بتوان دو شاعر را همانند دانست، امکان پذیر نشاید دانست.

از برای مثال شاعرانی که مشرب عرفانی دارند، همچون سنائی، عطار، مولوی، اگر چه هر سه ملهم از معارف مبتنی بروحی هستند، اما برداشت هر یکی آنچنان با دیگری متباین است و متفاوت که سیر در عالم اندیشه هر کدام، آن گونه‌است که به آب و هوا، حال و کار و چون و چنده، یگانه از دیگری است، و هم اینجاست که با صراحتی تردید ناپذیر می‌باید گفته شود: مکتب سنائی مکتب سنائی است و مکتب عطار مکتب عطار و مکتب مولوی خاص مولوی است. همچنانکه هیچ یک از اینان دیگری نیست.

پس شیوه و سبک، نخست بیان تفکر گوینده است، تفکری خاص که حتی برداشت هر کسی از هر سخنی، با آن دیگری فرق دارد. و دیگر بیان حالات روحی، عاطفی و اغراض مادی و معنوی گوینده نه بدان شیوه که «فرویدیزم» آدمی را تجزیه و تحلیل می‌کند، که وی را با جمله تفکرات، خواهشها، ابداعات و دیگر عوامل، مجموعه‌ای از عقده‌ها «کمپلکس» ها به تعریف در می‌آورد، و به دیگر سخن منش و گوهر آدمی را معلول علت‌هایی می‌داند که روانشناسی غربی بیان می‌کند. بل آن نهنفته‌ترین رازها فرسوسویدای آدمی که حیرت آمیزترین کشفیات علمی در قیاس با یکی از آن جمله، قیاس محدود با نامحدود خواهد بود.

لاجرم شرایط و روش تحقیق در آثار هر شاعری ملازمه با معلوماتی دارد که دانشجویان و طالبان ادب و هنر با شیوه آن شاعر آشنایی پیدا کنند. یکی از آن مسائل دانستن این حقیقت است که الفاظ، کلمات و مصطلحات (از تشبیه گرفته تا کنایه، استعاره و دیگر دقایق بیانی) ظرفهایی هستند که معنی را در خود نهنفته دارند. معنی پردگی عبارات است و به قول حکیم سنائی «روی پوشیدگان عالم غیب» عروسان حرم‌نشین الفاظ که محقق می‌باید با ذهنی معنی‌جوی که اشراف بر این عالم اسرارآمیز دارد، بتواند از حریم این پرده‌ها راهی به سوی آن پری نهنفته‌روی پیدا کند.

شاعر دارای آن طرافت عاطفی است که اندک غمی، و یا شادی، ناهمواری، محبت، کینه، دوری، خشونت، در وجود وی توفانی بر می‌انگیزد. این عواطف، یک بهره بیان غمها و شادها، خواهشها، امیدها،

و سرانجام آنجا که شاعر به نهایت نومییدی می‌رسد چاره دل را دوائی می‌جوید:

چو در بستی به روی من به کوی صبر رو کردم

چو درمانم نبخشیدی به درد خویش خو کردم

این جمله، اندکی از بسیار سخن شهریار است که شیواتر و فصیحتر و کاری‌تر و موثرتر از هر شاعری حالات عاشقانه را به اقتضای جوانی باز گفته است، لکن شاعر به هر دوره از دوران شاعری موافق با آن زمان - زمانی که با جوانی بدرود می‌گوید. سخن هنجاری دیگر می‌گیرد:

جوانی حسرتا با من وداع جاودانی کرد

وداع جاودانی حسرتا با من جوانی کرد

همانگونه که نگاشته شد، دلیری طبع و غنای اندیشه و دستیابی شهریار به خزانگی از مصطلحات روزمره برای بیان حال و هوایی که در آن است، وی را قادر ساخته است تا فراتر از تمناهای مادی که به جای خود شایسته تعظیم و اجلال است به پرواز در آید و به سوی ملکوت، عالم عرفان و الهیات به پرواز در آید. تمایل روحی شاعر به عشقی آسمانی و ملهم از آیات قرآنی، احادیث و روایات و اخبار عرفان و سیر در معراج حکمت اشراق، وی را به سوی محبتی آسمانی عروج می‌دهد که برآزنده طبع شکوه‌مند و هنر مجلل اوست.

یکی شکسته نوازی کن ای نسیم عنایت

که در هوای تو لرزنده‌تر ز شاخه بیدم

شاعر عنایات غیبی را با تارهای حساس روح خود به طلب برمی‌خیزد و در این هنگام است که غزل پرشور و دلایز «مناجات» را می‌سراید:

علی ای همای رحمت تو چه آیشی خدا را

که به ما سوی فکندی همه سایه‌ها را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من بخدا قسم خدا را

با سرودن این غزل پرشور و عارفانه و مثنوی شیوای «شب و علی»، سیمای شهریار، آن سیمای ملکوتی و آن نغمه آسمانی، همانند با خورشید، تابندگی می‌گیرد.

آبشخور اندیشه او زلال زندگی بخش است الهی و منشاء الهام او عرصه‌ای است برای عالم و مرزهای کیهانی، آنجا که زمان از حرکت باز می‌ماند و دل بی‌واسطه چشم و جان بی‌برده گوش جمال زیبای زیبایی مطلق را می‌نگرد.

سیری در جهان شعر و تخیل و تفکر استاد شهریار

هیچ واقعیتی زیبا یا زشت، بد و یا نیک نیست که بیرون از جان و دل و اندیشه و عاطفت و وجدان انسان عموماً و هنرمند خصوصاً وجود داشته باشد. به سخن روشتر هیچ امری از امور یا چیزی از چیزها، به خودی خود نه زیبا خواهد بود و نه زشت، بلکه زیبایی و زشتی بیان پرتو عاطفی و یا سموم نقرتی است که از روح آدمی بر اشیاء و امور می‌تابد و می‌وزد. هنرمند از این روی خلاق است که جهان را از دریچه همان اندیشه‌ای شکل می‌دهد و نقش بر می‌بندد که نگرسته باشد. بنابه گفته مولانا جلال الدین محمد بلخی در مثنوی:

ای برادر عقل یکدم با خود آر

دم به دم در تو خورانست و بهار

در چکامه «شاهد شعر» قلم نقش آخرین شهریار توصیف پری افسونگر شعر را که در تخیل خلاق هنرمند به هزار جلوه خودنمایی می‌کند

آرزوهای هنرمند وابسته به روزگار جوانی و خواستهایی مادی آدمی است، که هنر با لطیف‌ترین و موثرترین بیان آنها را القا می‌کند. این حالات عاطفی بیان مادی همان واقعیتی است که در منطق اروپایی عشق نامیده می‌شود. شاعر راستین تا این مرحله را که پرده چشم فریب و جادویی حواس است با همه وجود خود احساس نکند و درد و رنج آن را در نهایت رقت در نیابد و با مناسبترین کلمات و شیواترین زبان به نظم در نکشد، نمی‌تواند شاعر باشد. گذشت از این مرحله، خشت نخستین هنر، شاعری است.

شهریار بی‌تردید یکی از موفقترین شاعران در گذشتن از این راه پرخشم و پیچ‌بده است. شاعر در این آزمون در درد و رنج آنچنان نیکو و دقیق از عهده برآمده است که پایه هنر خود را به اقصای عالم تخیل رسانیده است:

در وصل هم ز عشق تو جانا در آتشم

عاشق نگشته‌ای که بینی چه می‌کشم

با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود

بیچاره من که ساخته از آب و آتشم

باور مکن که طعنه توفان روزگار

جز در هوای زلف تو دارد مشوشم

لطف سخن شهریار در بیان ادراکهای غریزی که لازمه جوانی است، به حد اعلای رقت می‌رسد. شهریار با گنجینه پایان‌ناپذیری که از لغات و مصطلحات و امثلهای که بیش از هر عبارتی از برای القای احساس، همنوای دل عارف و عامی است، کلام خود را به نهایت تاثیر و نفوذ می‌رساند.

در بیان این عواطف که شاعر درد خویش را بهانه می‌جوید و تلخی بند را به شیرینی کلمات و شور بیان می‌زداید، کمتر شاعری است که جسارت آوردن اصطلاحات رایج، در نشان دادن رنج خود، به کار گیرد و ابهامی بدیع بیافریند.

گاهی گر از ملال محبت برانتم

دوری چنان نکن که به شیون بخوانتم

چون آه من به راه کدورت مرو که اشک

پیک شفاعتی است که از پی دوانتم

تو گوهر سرشکی و دردانه صفا

مرگان فشانتم که به دامن نشانتم

سرو بلند من که به دادم نمی‌رسد

دستم اگر رسد به خدا می‌رسانتم

این ضرب‌المثل عامیانه، که به خدا می‌رسانتم، زبان کوی و برزن است جز با طبع شهریار، با چنین ابهامی از که برمی‌آید؟ و آنگاه که:

بدرت گوهر خود تا به زر و سیم فروخت

بدر عشق بسوزد که در آمد پدرم

و کدام شاعر را در بیان درد خویش از غمی که به ناکامی در پیوسته است با این الفاظ پیش یا افتاده این جرات و قدرت تواند بود، تا که سخن را چندان تاثیر بخشد که دل سنگ را آب کند؟ من بجز شهریار هیچ شاعر دیگری را نمی‌شناسم که بتواند اینچنین سخنانی را آنچنان جانی بخشید که بلوغ‌ترین عبارات را به دست فراموشی سپارد.

و این غزل: چه انتظاری سوزان و چه اشتیاقی نومید و آمیخته با گله.

باز امشب ای ستاره تابان نیامدی

باز ای سیده شب هجران نیامدی

تصویر می‌کند و این چکامه را که همچون خورشیدی بر آسمان شعر پارسی می‌درخشاند خلق کرده است:

شاهد شعرم عروس حجله دنیا

نغمه شاعر، سروش عالم بالا

جلوه زیبایی و لطافت و رقت

اینهمه لفظ آمده است و من همه معنی

عشوہ شدم ریختم به بستر شیرین

نغمه شدم و اشد ز جنگ نکسیا

تا آخر قصیده که هر یکی پرده‌ای جادویی را می‌نماید که از چهره عالی پر از رمز و راز پرده‌گشایی می‌کند. شیوه شعر شهریار خاص خود او و روح به ظاهر آرام و به باطن سرکش این شاعر بزرگ است.

تخیل: یکی از خصوصیات سبک هر هنرمند قدرت خلاقه تخیل اوست هنگامی که یک معنی را دو شاعر به دو بیان می‌گویند. شاعری که دامنه تخیلش گسترده و پهناور است و شنوندگان سخن خود را به عواملی برتر از این عالم محسوس می‌کشاند، به همان اندازه در ابدیت سهیم است. تخیل شهریار که نقش عمده‌ای در استقلال سبک و امتیاز شیوه او دارد حد و مرزی نمی‌شناسد، حتی بدان پایه که پای از محدوده متعارف شرایط معانی و بیان فراتر می‌نهد. تخیل او تخیلی است زنجیر گسل و دیوانه، همان ویژگی والایی که سنایی را از شاعرانی همچون عنصری، فرخی، امیر معزی و دیگر خداوندان سخن ممتاز می‌سازد. و این همان خصوصیتی است که عطار را متمایز می‌کند و سرانجام مولوی را بدان پایه والا در کلام می‌رساند.

شرط آخرین در استقلال سبک همانا ایجاد و خلق آثاری است که به مثل آنان از عهده دیگری بیرون باشد و این خود شرط نخستین نیز در عین حال می‌باشد.

قطعه زیارت کمال الملک، در سلسله مثنویهای استاد شهریار شاهکاری است فنانا پذیر. به هنگامی که خود کامگی زمانه، آزاد مردانی بزرگ را همچون مدرس، آن عالم ربانی و شهید بزرگمرد را، تجسید می‌کند. هنرمندی بزرگ و موحد را که کمال الملک باشد به نیشاپور شهر بند می‌سازد. در آن شهر است که شهریار با دیدار آن نقاش اثر جاودانی خود را پدید می‌آورد:

قد کشیده، گشاده پیشانی

گسوان مجمع پریشانی

چشم چون نرگش بشکفته

نرگس دیگرش فرو خفته

در سبوی نهفته دریایی

یا بکنجی خزیده دنیایی ...

که اشاراتی بس لطیف است به عارضه‌ی ناپینایی یک چشم استاد کمال الملک به این زیبایی «نرگس دیگرش فرو خفته».

این یکی چون چراغ عالم‌تاب

و آن دگر همچو بخت من در خواب

چیده آن نرگس جهان بین است

چکنم روزگار گلچین است ...

از غزل‌های شهریار به اختصار غیر منصفانه توصیفی شد که بحق، حق آن داده نیامد. دو نوع دیگر سخن استاد شهریار یکی مثنویهای پرشور و حال و سرشار از معانی و شیرینکاری است و دیگر دو بیت‌های اوست که باز هم معناری و استیلای شاعر را در خلق معانی والا نشان

می‌دهد. مثنوی «شب» که حق آن است به دفتری انگاشته آید و جدا گانه کتابی شود، همچون شب شاعر هر لحظه‌اش معراجی است که با افسانه شب به شیوه حدیقه‌ای نوآیین سروده شده است. و چنین آغاز می‌شود:

ساقی روز چو جام خورشید

واژگون گشت و شکست و پاشید

مثنویها، در خاطر نقش آفرین شهریار زمان و مکان را در هم می‌نوردد تا به قطعه شب و علی می‌رسد:

علی آن شیر خدا شاه عرب

الفتی داشته با این دل شب

شب ز اسرار علی آگاه است

دل شب مظهر سرالله است ...

و آنگاه دو بیت‌های پیوسته و مسطه‌های بی‌مانند همچون «دو مرغ بهشتی»، قطعات زیبایی که هر یکی بجای خود نوآیین‌اند و دلاویز، نمونه را دردی که در قطعه «در جستجوی پدر» موج می‌زند یاد آوری می‌کنم. این قطعه که حد اعلاهی سهل و ممتنع در بیان حالتی عاطفی ست غیر از شهریار و آن طبع زنجیر گسل کار چه کسی تواند بود؟

شهریار با اینکه از آوازه و نامی استثنایی بهره‌ور است، یکی از ناشناخته‌ترین شاعران معاصر پارسی است.

جان کلام اینکه به سخت‌گیری و شیفتگی، شاعری بزرگ را بر شاعری دیگر بزرگ، بی‌آنکه سبک و استقلال شیوه او را در نظر گیرند، ترجیح دهند و این خود یکی از کژآموزه‌های خاطر آشوب محققان در دو روزگار بوده است.

بی‌تردید شاعرانی بزرگ همچون فردوسی، عنصری، فرخی، منوچهری، ناصر خسرو، سنایی، مسعود سعدی، خاقانی، انوری، معزی، عطار، ظهیر قاریایی، نظامی، کمال اسماعیل، سعدی، مولوی، حافظ، سلمان، امیر خسرو، جامی از متقدمان هر یکی را شیوه‌ای است به سخن‌سرایی که دیگری را در آن شیوه هرگز قدرت نظیره گویی نبوده است و این معنی را تقلیدهای بسیار استادانه با عدم کامیابی بر صحیفه روزگار ثابت کرده است.

شاعرانی همچون اسدی، خواجو، صبا در گرشاسب نامه، سام نامه، و شاهنامه به تقلید فردوسی منظومه‌های رزمی پرداختند، ولی مطالعه این آثار عظمت فردوسی را آشکار می‌سازد و بس. از میان شاعران میانین تاریخ ادب، شاعرانی همچون وحشی، بابا قفانی، جمال الدین محمد حسام، صائب، کلیم، بیدل، و شاعرانی دیگر همچون طالب آملی، هر یکی را منشی و اعتباری است که در قیاس با دیگری، تحقیق را سردرگم می‌سازد و بدین روزگار که شاعران بزرگ زمانه هر یکی دست پرورده قرن شعر و ادب و فرهنگ هستند، انصاف را که بایست است آثارشان آنچنان که داد هر یکی داده شده باشد، محققان به ارزیابی و تعیین شاعری‌شان دست به تحقیقی پر دامنه زده باشند. باشد که در شناخت مکاتب هر یکی از شاعران بزرگ معاصر در دانشگاه خاصه در رشته ادبیات سعدی‌شناسی، حافظ‌شناسی، و دیگر خداوندان سخن دری تا بدین روزگار کاری در خور اعتبار خویش گذارده شده باشد.

از جمله معاصران، ابونصر شیبانی، سروش، صبا محمودخان و فتحعلی‌خان، ادیب پیشاوری، ادیب الممالک، اقبال پاکستانی، ملک الشعراء بهار، پروین اعتصامی و از در گذشتگان و از آنان که به برکت وجودشان روشنی‌بخش دل شیفتگان هنر است جوانان را به خلق آثار بدیع برانگیزند!